

معرفی کتاب

چه باید کرد؟

اشراف و فقرا هر دو قربانی فقر فرهنگی‌اند!

فاطمه قاسم‌آبادی
روزنامه‌نگار

کتاب «چه باید کرد» کتاب‌خاص و قابل تاملی

است که تولستوی، نویسنده نامدار روسی آن

را چند سال بعد از نگارش شاهکارهایش

یعنی «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» به رشته تحریر درآورده؛ این کتاب به

صورت کلی در مورد بیان وضع قشر ضعیف و بی‌پای روسیه است، در

مقابل اشراف و طبقه مرفه جامعه آن روزگار.

تولستوی همیشه در زندگی و آثارش دغدغه مردم را داشته است و به

زندگی این دنیا به چشم مکانی برای دیدن، فهمیدن و در نهایت خدمت

و عمل، نگاه کرده است؛ به خاطر همین هم در کتاب، «چه باید کرد»،

تولستوی به شرح تفکرات و اقدامات خود بعد از مشاهده مشکلات و

فقر فرهنگی و مادی مردم روسیه، می‌پردازد. او در این کتاب، با دیدی

صادقانه داستان باز دیدهای خود از خانه فقرا را بیان می‌کند و در این

حرکت نه تنها به مشکل بزرگ‌تری در زندگی فقرا بر می‌خورد، بلکه

نگاهش نسبت به زندگی خودش هم کاملاً عوض می‌شود.

❧ با تعلیمات خداوند نجات پیدا می‌کردیم اگر ...

تولستوی در کتاب «چه باید کرد» به

میان مردم فقیر می‌رود و با نگاهی

موشکافانه و هوشمندانه به زندگی

آنان و علت‌های اصلی رنج آنان

که مهم‌ترینش فقر فرهنگی و نگاه

غلط به مسأله کار و قناعت است،

برمی‌خورد. در قسمتی از کتاب

می‌نویسد: «من چگونه می‌توانستم

نگاه آنان را نسبت به زندگی عوض

کنم، گو اینکه در خواست آنان از

زندگی این بود که با رنج کمتر لذت

بیشتری ببرند، درست مثل نگاه

اطرافیان اشراف‌زاده خود به زندگی.» البته تولستوی در این میان

سه‌م مردم هم طبقه خود یعنی اشراف را در این فلاکت‌ها، فراموش

نمی‌کند و در قسمتی از مشاهدات خود نوک پیکان قلمش را به سمت

قشر خودش می‌کشاند و فساد و بی‌تفاوتی ثروتمندان را در بیراهه رفتن

فقرا، محکوم می‌کند. تولستوی سرانجام بعد از ساعت‌ها تحقیق و تفکر

متوجه می‌شود که علت اصلی مشکلات مشترک در زندگی مردم، جدا از

فقر و غنی بودن، رها کردن ریسمان الهی و تخلف از دستورات خداوند

است. تولستوی در جایی می‌گوید: «اگر همان طور که خداوند تعلیم

داده، می‌زیستیم، هیچ کار بدی و پلیدی به وجود نمی‌آمد.»

❧ تربیت مادران مان اشتباه است

این نویسنده و متفکر روسی در جایی از کتاب می‌آورد: «بعد از دقت

و موشکافی در زندگی دو قشر فهمیدم که هر دو از یک بیماری رنج

می‌برند: تنها اسمی که هر یک روی آن گذاشته‌اند متفاوت است.

مادران ما آگاهانه فرزندان شان و مادران نسل بعد را با روش غلط خود

تربیت می‌کنند. برای مثال در تعداد زیادی از خانواده‌های فقیر روسیه

مادر، دخترش را برای رفتن به قهوه‌خانه و باز کردن سر صحبت با مردان

پروش می‌دهد تا شاید از این طریق منفعت مادی نصیبش شود و اگر

خوش‌شانس باشد، شاید این طریق منفعت دائمی شود! در قشر ثروتمند

هم مادر دختر را به مجلس رقص هدایت می‌کند تا در آنجا با استفاده

از جذابیت ظاهری و مهارت کلامی خود که مدت‌ها آموزشش را دیده،

همسر مناسبی برای خود دست‌وپا کند. این دو مادر با وجود تفاوتی

که در طبقه اجتماعی خود دارند، به زندگی نیز نگاه یکسانی دارند.

هر دو فکر می‌کنند که زن باید شهوت مرد را سیراب کند و در عوض

بخورد، پیوشد و ناز و نوازش شود که خب این تفکر هرگز موجب تغییر

واقعی در زندگی مردم نمی‌شود.» کتاب «چه باید کرد» با توصیفات

صادقانه و با صراحت، وضع دلخراش طبقه محروم روسیه را در مقابل

اشراف‌زادگان به تصویر می‌کشد. این کتاب به عنوان کتابی که نشانه

عشق و علاقه نویسنده به مردم روسیه است، نگاه عمیق تولستوی را به

لایه‌های زیرین جامعه‌اش نشان می‌دهد. تولستوی به خاطر رنجی که

از دیدن وضع زندگی بی‌نوایان بر وجودش چیره گشته است، «چه باید

کرد» را می‌نویسد و در آن سعی در آواکوی و تشریح علل بی‌عدالتی

و فسادِی دارد که زندگی مردم عادی را در برگرفته است. نویسنده در

این کتاب، نه با حرف و سخن که با عمل به میان معرکه می‌رود و سعی

در بهبود وضعیت حاکم دارد. به خاطر همین هم او به خوبی موفق به

توصیف قشری از جامعه که فاصله زیادی با قشر خودش دارد، می‌شود

و در شان را درک می‌کند.



زهرا جعفری
روزنامه‌نگار

کتاب‌ها را جلوی‌شان گذاشته‌اند و با هم درمورد آنها حرف می‌زنند، چند کتاب شعر است و

چند کتاب داستان. یکی از

بچه‌ها که از همه کوچک‌تر

است، چهار زانو نشسته است

و به کتاب‌ها نگاه می‌کند

و می‌خندد. نزدیک‌شان

می‌شوم تا حرف‌هایشان را

بشنوم.

همان‌که از همه کوچک‌تر

است به یکی از کتاب‌های

داستان اشاره می‌کند و

می‌گوید: «این کتاب را برای

من بخونید. خودم که نمی‌تونم، هنوز

مدرسه نمی‌روم. پس شماها این کتاب را

برای من بخونید.»

یکی از پسرها که مشخص است از همه

بزرگ‌تر است به سمت کتاب‌های رودآنها

را از روی زمین جمع می‌کند و بعد بچه‌ها را

مرتب روی سکو کنار جوی می‌نشاند

و می‌گوید: «مثل همیشه خودم به نوبت

کتاب‌ها را می‌خونم. فقط نباید عجله کنید

و گرنه این جوری سازمان نمی‌شه. من

می‌خوام جلوی آقای معلم سر بلند بشیم.

اون این همه زحمت می‌کشه و برامون کتاب

میاره. پس نباید ادبش کنیم.»

اینجا جایی نزدیک به کوره‌های آجرپزی

شهر قرچک است. مکانی که خانواده‌های

زیادی در آن زندگی می‌کنند و به دلیل فقر

مالی که دارند برای مایحتاج زندگی‌شان

دچار مشکل هستند. بچه‌هایی که هیچ

تفریح و بازی‌ای ندارند جز اینکه در

بیابان‌های خاکی به دنبال هم بدوند و به

قول مادر و پدرهایشان یا پسرشان بشکند یا

دست و پایشان زخمی شود.

اما الان حدود دو ماه است یک معلم جوان

که محل تدریسش در این شهر است بعد

از اینکه محرومیت‌های این بچه‌ها را دید،

تصمیم گرفت دو بار در هفته به کنارشان

برود و برای‌شان کتاب ببرد تا بچه‌ها را

سرگرم کند.

علی محمدی این معلم جوان درباره این

کاری که انجام می‌دهد، می‌گوید: «حدوداً

یک سال است که تدریس می‌کنم و به

قرچک منتقل شده‌ام، زمانی که به اینجا

آمدم، محرومیت‌های مردم را می‌دیدم که

بسیار ناراحت می‌کرد. سه‌ماه پیش از طریق

یکی از دوستانم با این منطقه و کوره‌های

آجرپزی آشنا شدم و بعد از چندباری که

به اینجا آمدم متوجه شدم بچه‌ها هیچ

سرگرمی‌ای ندارند و همین مسأله باعث

شده است که بی‌هدف باشند.

برای همین تصمیم گرفتم تا این کار را انجام

دهم و برای‌شان کتاب بیاورم. کتاب‌های زیاد

نیست اما خب سعی می‌کنم همه مدل

کتابی برای‌شان بیاورم.»

در حال صحبت‌هستیم که پیراهنش کشیده

می‌شود و جفت‌مان پایین‌رنگاه می‌کنیم و

دخترکی پیراهن قرمز را می‌بینیم که اشک

می‌ریزد و به سمت پسرها که کتاب دارند،

اشاره می‌کند.

محمدی دختر را در آغوش می‌گیرد و به آن

سمت حرکت می‌کند و به دنبالش می‌روم

و می‌شنوم که با دختر صحبت می‌کند و

می‌پرسد که چرا گریه می‌کنی؟

دخترک که از این همه محبت معلم جوان

گیج شده است، دیگر اشک نمی‌ریزد و

می‌گوید: «همه کتاب‌ها را خودشان

برداشتند مگر قرار نبود کتاب‌ها را تقسیم

کنید و برای ما دخترها هم کتاب بیاورید.

اینها به ما کتاب نمی‌دهند. می‌خواستیم

کتاب را به سیمیه بدهم که برایم بخواند اما

حالا آنها همه کتاب‌ها را برداشته‌اند.»

محمدی دست دخترک را می‌بوسد و

می‌گوید: «برای شما هم کتاب آوردم اما

توی ماشین موده اگر می‌خوای به کتابت

برسی باید به قولی بدهی بدم.»

دختر با ذوق سرش را تکان می‌دهد و

دستش را جلوی آورد تا با او دست بدهد و

بگوید به قولش پایبند است.

محمدی دستش را می‌گیرد و می‌گوید:

«باید قول بدی وقتی کتاب‌ها را خواندی

برای من بنویسی. می‌دونم که تازه کلاس

اول هستی برای سیمیه بگو و بنویسد. این

گزارش «فرهیختگان» از یک کار فرهنگی

توزیع کتاب در کوره‌های آجرپزی



جوری نظرت را در مورد کتاب برای من هم

نوشتی.»

دختر که مشخص است حرف‌های او را

متوجه نشده باز هم سرش را تکان می‌دهد

و می‌خواهد تا کتاب‌ها را ببیند.

من مامور می‌شوم تا کتاب دخترها را به

دست‌شان برسانم. کتاب‌ها را که از ماشین

بیرون می‌آورم و برمی‌گردم، در حلقه‌ای از

بچه‌ها قرار می‌گیرم که می‌خواهند کتاب‌ها

را از دستم بگیرند. به سمت کوره‌های

آجرپزی می‌رویم تا همانا جایتوانم کتاب‌ها

را به دست معلم‌شان بدهم و او تقسیم کند.

بعد از تقسیم کتاب‌ها دوباره با محمدی

به صحبت می‌نشینم و می‌گوید: «حدود

۲۵ بچه در سنین مختلف در این مکان

هستند. مدرسه می‌روند اما خب تفریح

ندارند. این کتابخوانی که باهم شروع کردیم

خیلی سرگرم‌شان کرده است. برای اینکه

کتاب‌ها را بخوانند، به دیدن شان می‌آیم

و در مورد کتاب‌ها با هم صحبت می‌کنیم.

همین اتفاق برای‌شان خیلی جالب است.

حالا اگر شرایط فراهم شود. می‌خواهم

برای‌شان فیلم و انیمیشن هم بیاورم تا بیشتر

خوشحال شوند.»

بخورد. در برنامه جامع سینمایی کشور، هدفگذاری

اصلی یعنی رسیدن به بازارهای جهانی، مدنظر قرار

رفته است.»

رسول صدراعظمی نیز در این مراسم گفت: «ما در

کشورهای خارجی راینژان فرهنگی بسیاری داریم

اما هیچ کدام نتوانستند به اندازه ۲۰ سالی که امیر

اسفندیاری سفیر سینمای ایران در خارج از کشور

بود، اثرگذار باشند. با امیر اسفندیاری جشنواره‌ها را در

نوردیدیم و وی کسی بود که از اول می‌دانست مادر کدام

جشنواره چه شانس می‌داریم. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ که

کشور فراز و نشیب‌های زیادی داشت، بخش بین الملل

جای خطرناکی محسوب می‌شد اما امیر اسفندیاری

توانست چهره دو روپی نداشته باشد و نوع معرفی و

غیرتی که درباره سینمای ایران داشت مثال زدنی بود.»

سیدرضا میرکریمی، دبیر جشنواره جهانی فیلم فجر،

نیز در این مراسم با اشاره به اینکه امیر اسفندیاری از

انقلابی‌های اصیلی است که در حوزه فرهنگ مانده

گفت: «امروز ادعای انقلابی‌گری بسیار است و خیلی‌ها

که تازه پیدا شده‌اند می‌آیند که ما و همه را کنترل کنند

اما امیر اسفندیاری از انقلابی‌های قدیمی است.

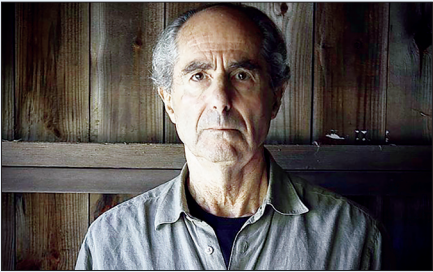
او ۱۵ روز در عرصه مشترک ضد خرابکاری بوده و با

همان موضع انقلابی در بخش بین الملل کار کرده و

از قدیمی‌ترین‌های عرصه مدیریتنی است. باید به نظام

دست‌ریزاد گفت که یک مدیر فرهنگی بیش از ۲۰ سال

در مسند خود کار کرده است.»



«فیلیپ راث» نویسنده برنده جوایز بوکر و پولیتزر و

از مهم‌ترین رمان‌نویسان قرن بیستم میلادی در ۸۵

سالگی درگذشت. این نویسنده نامدار آمریکایی که

مجموعه‌ای از مهم‌ترین جوایز ادبی را در طول بیش

از ۶ دهه فعالیت ادبی کسب کرده بر اثر ایست

قلبی درگذشت. راث متولد سال ۱۹۳۳ در نیوجرسی

آمریکاست که پس از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه

شیکاگو، در همان دانشگاه به تدریس ادبیات مشغول

شد. از سال ۱۹۷۵ عضو موسسه ملی هنر و ادبیات

آمریکا بوده است. همچنین تا سال ۱۹۸۹ به‌عنوان

ویراستار آثار ادبی با انتشارات «پنگوئن» همکاری

می‌کرد، اما از سال ۱۹۹۲ به‌طور موقتاً فقط صرف

نویسنده‌گری کرد و سال ۲۰۱۲ با رزایت کامل، این

حرفه را کنار گذاشت. «راث» با اولین کتاب خود

که با عنوان «خدا حافظ کلومبوس» در سال ۱۹۵۹

که مجموعه داستان کوتاه بود به موفقیت و شهرت

دست یافت و با این کتاب موفق به کسب جایزه ملی

کتاب آمریکا شد.

❧ حرف‌های مختاباد درباره اتفاقات خانه موسیقی



عبدالحسین مختاباد، خواننده موسیقی سنتی ایرانی

درباره اتفاقات خانه موسیقی گفت: «خانه موسیقی

مورد نیاز موسیقیدانان است و این‌خانه باید باشد و

به مشکلات جامعه موسیقی رسیدگی کند. در طول

سال‌های گذشته حجم انتقادهای زیادتر شده و آن‌طور

که مشخص است منتقدان حاضر به رفتن به خانه